

تحلیل روابط بینامتنی قرآن و غزل‌های صائب بر اساس نظریه ژنت (با تأکید بر جلوه‌های زبانی و تلمیحات داستانی)

جلال عباسی^۱

محمد آهی^۲

چکیده

ژرار ژنت با طرح نظریه ترامنتیت، فصلی تازه در نقد و مطالعه روابط بین متون گشوده است که بینامتنیت یکی از زیرگونه‌های آن است. بر اساس این الگوی بینامتنی، روابط بین متون می‌تواند به سه شکل صریح، غیرصریح و ضمنی باشد. بن‌مایه‌های دینی برگرفته از قرآن بخش جدایی‌ناپذیر شعر فارسی از آغازین دوران شکل‌گیری آن تا به امروز بوده است. به تعبیر بینامتنی، این بن‌مایه‌ها از اصلی‌ترین زیرمتن‌هایی هستند که در آفرینش آثار ادبی دخیل بوده‌اند. مباحث و مضامین قرآنی علاوه بر این که فی‌نفسه برای شاعران ارزشمند بوده‌اند، برای بیان اندیشه‌ها و تفسیرهای عرفانی، عاشقانه، عامیانه و حتی سیاسی به کاررفته‌اند؛ با این تفاوت که در هر دوره، بخشی از این رویکردها جلوه بیشتری یافته است. در غزل‌های صائب که می‌توان آن‌ها را دانشنامه موضوعات و مضامین مختلف دانست، حضور بن‌مایه‌های دینی بسیار چشم‌گیر است. واژه‌ها، اصطلاحات، مباحث اعتقادی، اخلاقی، احکام شرعی و داستان‌ها از محوری‌ترین موضوعات قرآنی راه‌یافته در غزل‌های این شاعر بنام است. این هم‌حضور موجب غنای زبانی، هنری و محتوایی این سروده‌ها شده است. با توجه به گستره و نقش بسیار این مضامین، کشف و تحلیل آن‌ها، از منظر روابط بینامتنی موجب درک و شناخت بهتری از شعر صائب می‌شود. در این پژوهش سعی شده است این رابطه‌ها با شیوه توصیفی - تحلیلی و بر اساس الگوی «بینامتنی ژنت» توصیف و تحلیل شوند. برآیند این تحقیق نشان می‌دهد که صائب در زمینه «بینامتنی صریح» بیشتر از واژگان و اصطلاحات و در حوزه «بینامتنیت ضمنی» از اندیشه‌ها، بینش‌ها و داستان‌های قرآنی بهره برده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، بینامتنیت، صائب، ژرار ژنت، تلمیح.

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۱۵

Hejrat_momen@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینای همدان

ahi200940@yahoo.com

۲- نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه بوعلی سینای همدان

۱- چکیده

نظریه مدرن و معاصر (intertextuality) که در زبان فارسی به واژه ترکیبی فارسی - عربی «بینامتنیت» و در زبان عربی به «التناص» برگردانده شده است، مجموعه‌ای از شیوه‌ها و راه‌کارهای نوین برای تحلیل و واکاوی متن‌های ادبی است. پیش‌زمینه‌های این نظریه را می‌توان در اندیشه‌های سوسور، فرمالیست‌های روسی و باختین یافت. سوسور با طرح این موضوع در مباحث زبان‌شناسی که «نشانه‌های زبانی اجزای ایجابی نیستند و قابلیت ارجاعی ندارند؛ بلکه تنها به‌خاطر رابطه ترکیبی و هم‌نشینی با دیگر نشانه‌ها، دارای معنا می‌شوند» (نقل از آلن، ۱۳۹۵: ۲۴). این زمینه را برای اندیشمندان حوزه بینامتنی فراهم آورده است که متون ادبی فاقد معنای ثابتند و در هیچ متنی نمی‌توان به یک معنای قطعی دست پیدا کرد؛ بلکه متن در رابطه با دیگر متن‌ها معنا می‌یابد. شکلوفسکی از فرمالیست‌های معروف روسی می‌گوید: «متون گذشته با متون امروز و متونی که فردا نوشته خواهند شد، رابطه دارند و بین آن‌ها مکالمه است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵۴). باختین هم با طرح ایده گفتگومندی می‌گوید: «سخن در تمام مسیرهایی که به موضوع آن ختم می‌شود، به سخن فرد دیگر برخورد می‌کند و از وارد شدن به عمل متقابل و زنده‌ی حاد با آن گریزی نمی‌یابد» (به نقل از مدرسی، ۱۳۹۰: ۶۶). از این نظرها برمی‌آید که هر متنی در تمامی دوره‌ها حضور دارد و معنای آن حاصل تعامل بین متن‌های همگون یا ناهمگون است؛ اما ابداع‌کننده اصلی این نظریه، ژولیا کریستوای بلغارستانی تبار است. وی معتقد است: «معنای هر متنی در خود آن به پایان نمی‌رسد؛ بلکه به متن و متن‌های دیگر بستگی دارد. از این‌رو معنای هر متن ادبی، وابسته به تاریخ، سنت ادبیات، متون ادبی و غیرادبی است که متن در بافت آن‌ها شکل گرفته است» (سخنور و سبزیان مرادآبادی، ۱۳۸۷: ۶۷). با این تعبیر هیچ متنی خودبسنده و مستقل نیست، از خود آغاز نمی‌شود و در خود به پایان نمی‌رسد. از گذشته‌های ازلی آغاز می‌شود و تا بی‌نهایت آینده ادامه می‌یابد. متن از این منظر، دیگر آن‌گونه که گذشتگان تصور می‌کرده‌اند، ایستا نیست و نمی‌توان از آن یک معنای قطعی انتظار داشت؛ بلکه سیال در فضای بین متن‌های گذشته، حال و آینده است. آنچه در هر متن دیده می‌شود، مجموعه‌ای درهم‌بافته از گفتمان‌ها، سنت‌ها، باورها، تجربه‌ها و نظام‌های فکری، فرهنگی، ادبی و زبانی است که شاعر یا نویسنده میراث‌دار آن‌ها است و بیرون از این نظام‌ها و ساختارها، قادر به اندیشیدن و خلق اثر نیست. شاعر و نویسنده تنها می‌توانند با آشنایی‌زدایی از این میراث‌ها، به بازآفرینی آن‌ها پردازند. بینامتنیت در آغاز بیش از آن‌که ارزش کاربردی در حوزه نقد ادبی

داشته باشد، ارزش نظری داشته است. به طوری که «کریستوا مخالف کاربردی شدن آن برای نقد متون ادبی بوده است» (نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۱۸۲). این نظریه در گذر از نسل بنیان‌گذاران، به دست اندیشمندان نسل دوم یا اصلاح‌گران، از جنبه‌های نظری فاصله می‌گیرد و شکل کاربردی و ابزاری برای مطالعه روابط بین متن‌ها پیدا می‌کند (همان‌جا).

ژرار ژنت نظریه پرداز ساختارگرا از جمله نسل اصلاح‌گران است که با طرح ترامنتیت، فصلی تازه در تحلیل روابط بین متن‌ها گشوده است. این الگو در بردارنده پنج زیرگونه است: بینامنتیت، ورامنتیت، سرمنتیت، پیرامنتیت و زبرمنتیت. با توجه به این که محور این پژوهش «بینامنتیت» است، از شرح و بسط دیگرگونه‌های ترامنتیت صرف نظر می‌شود. در نگاه نظریه پردازانی همانند ژنت «آثار ادبی به منزله کلیاتی اصیل، یکتا و یگانه نیست؛ بلکه تبیین‌گزینه‌ها و آمیزش‌های خاصی از یک نظام محصورند» (به نقل از آلن، ۱۳۹۵: ۱۴۱). این درک و دریافت از متون ادبی، هم‌راستا با نگرش کریستوا است که عقیده دارد: «مؤلفان آثار خود را به یاری اذهان اصیل خویش نمی‌آفرینند؛ بلکه آن‌ها را با استفاده از متون از پیش موجود تدوین می‌کنند» (مدرسی، ۱۳۹۰: ۷۲). «بینامنتیت از نظر ژنت بر پایه هم‌حضور عناصر دو یا چند متن در یک متن استوار شده است؛ یعنی هرگاه از یک متن ادبی یا هنری [و یا دینی] عنصر یا عناصری در متن دوم حضور بیابد و به طور یقین معلوم گردد که متن دوم به طور مستقیم یا غیرمستقیم از آن تأثیر پذیرفته، رابطه این دو، بینامنتی است.» (نامور مطلق، ۱۳۹۵: ۳۱) به تعبیر دیگر «بینامنتیت کاربرد آگاهانه یک متن در متن دیگر است؛ خواه به گونه‌ای کامل یا چونان پاره‌هایی از آن باشد» (احمدی، ۱۳۹۵: ۳۲۰). تفاوت نگاه ژنت و هم‌فکران او به بینامنتیت با دیگرانی که در این باره اندیشیده‌اند، در این است که صاحب‌نظرانی همچون بارت و ریفاتر، بینامنتیت را معطوف به خواننده می‌دانند؛ اما ژنت و هم‌فکرانش به نقش بینامنتیت در تولید و تکوین متن توجه دارند. تلاش اینان در کشف چگونگی ظهور و بروز متن‌های دیگر در یک متن است. از طرفی الگوی پیشنهادی ژنت نظام‌یافته‌تر، کاربردی‌تر و در مقیاسی محدودتر و مشخص‌تر از قبل طرح شده است؛ بنابراین می‌توان با کاربرست آن، به نقد روابط بین متن‌های ادبی پرداخت. مطالعه بینامنتی متون، نقش مؤثری در واکاوی آن‌ها دارد. «این امکان را به خواننده می‌دهد که با بینشی آگاهانه‌تر به مطالعه متن پردازد» (یلمه‌ها و رجبی، ۱۳۹۳: ۱۴۸). با این شیوه می‌توان به افزونی‌ها و کاستی‌ها از متن‌های پیشین و تغییر نگرش نسبت به آن‌ها آگاهی یافت و این بینش را به دست آورد که متن پیش‌رو در اصل

روایتی دیگرگون شده از گفتمان‌های فکری، فرهنگی و ادبی گذشته است. مشخص کردن آبشخورهای فکری و فرهنگی شاعر، شیوه‌ها و جلوه‌های حضور یک متن، در متن دیگر از دیگر فواید مطالعه متن‌های ادبی به شیوه بینامتنی است.

۲- قرآن

«با متن قرآنی، انسان جدیدی بر سطح انسانی نشأت گرفته و در سطح ادبی ناب، نیز خواننده‌ای جدید، نقد جدید و ذوق جدید با آن پدید آمده است. قرآن با این سطح ادبی ناب، شیوه‌ای در بیان است که تفاوت‌های سنتی میان فلسفه و ادبیات و میان علم و سیاست و میان اخلاق و زیبایی‌شناسی را باطل کرده است» (آدونس، ۱۳۸۸: ۷۰). با این تعبیر متوجه می‌شویم که قرآن متنی یک‌سویه نیست. متنی تأثیرگذار در تمامی ابعاد زندگی بشری است؛ از ارزش‌های دینی گرفته تا فلسفی، اخلاقی، سیاسی، قانونی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فردی را شامل می‌شود. با نازل شدن این متن آسمانی بر پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص)، جهان و انسان رنگی تازه به خود گرفته است. به عبارتی قرآن پیام‌آور تولد انسانی دیگر با باورهایی دیگر بوده است. انسانی که در بسیاری از ابعاد زندگی‌اش دچار دگردیسی‌های عمیقی را تجربه کرده است. این جهان و انسان جدید برای زندگی فردی و اجتماعی نیاز به حاکمیتی دیگر در تمامی ابعاد زندگی، از جمله در حوزه هنر یافته است. در حوزه هنر دو مقوله شعر و نثر که وجهه عمومی تری نسبت به دیگر گرایش‌های هنری دارند و در دسترس‌ترین نوع هنرها برای تمامی طبقات اجتماعی هستند، برای نشر آموزه‌های قرآنی مورد توجه قرار می‌گیرند. از طرفی هم شاعران و نویسندگان با توجه به اعتقاد عمیق قلبی به بازتاب مباحث قرآنی در آثار خود اقدام نموده‌اند. خرمشاهی بر این باور است که آشنایی و انس با قرآن واجب‌ترین پیش‌زمینه برای حافظ‌شناسی یا حافظ‌پژوهی است (خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۳). این پیش‌زمینه واجب را می‌توان به بسیاری از متن‌های ادبی تسرّی داد. بدین معنی که شناخت بسیاری از آن‌ها مستلزم شناخت این متن آسمانی و متونی است که از بطن و متن آن به وجود آمده‌اند. به تعبیر ژنت می‌توان گفت که قرآن «فرامتن» بسیاری از متن‌های ادبی بوده است؛ یعنی بدون الهام و بهره‌گیری از آن، امکان خلق بسیاری از آثار ادبی نبوده است.

شاعران و نویسندگان با کاربست شیوه‌های مختلفی نظیر بهره‌گیری از واژه‌ها، ترجمه، تضمین، اقتباس، تلمیح و... به بازتاب مضامین و مفاهیم قرآنی با اهداف مختلفی نموده‌اند. این فراخوانی متن

قرآنی را می‌توان در سه قلمرو زبانی، بلاغی و اندیشگانی دسته‌بندی کرد. آشکارترین این شیوه‌ها بهره‌گیری از واژه‌ها و آیات، در همان شکل و ساختار قرآنی است. بدین معنی که شاعران بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات و آیات قرآنی را بی‌هیچ دخل و تصرفی در لفظ و معنا در شعر خود به‌کار برده‌اند. این‌گونه از روابط بینامتنی از ساده‌ترین و اولین شیوه‌های انعکاس قرآن در شعر فارسی بوده است؛ مثلاً در شعر رودکی واژه‌های قضا(۶۵)، ليله‌القدر(۶۹)، کعبه(۷۴)، صواب(۸۵)، یعقوب(۸۷)، یوسف (همان‌جا)^۱ و ... دیده می‌شود که واژه‌های قرآنی هستند.

شکل دیگری از این روابط را در شیوه‌های بلاغی (بدیع، بیان و معانی) میزبان‌یار که بهره‌گیری از شیوه‌های تمثیلی، لحن‌های مختلف قرآنی مثل تحذیر، اغراء، عبرت و... از این جمله‌اند. در زمینه‌های اندیشگانی هم قرآن در شکل‌گیری جهان‌بینی شاعران نقشی آشکار داشته است؛ مثل نگرش توحیدی، آخرت‌باوری، نگاه به جهان هستی، انسان و اخلاق که زمینه‌ساز روابط بینامتنی قرآن با شعر فارسی شده‌اند. در سبک هندی از جمله غزل‌های صائب هم هر سه این زمینه‌ها نمایان است. به عبارتی صائب هم واژه‌های قرآنی را بسیار در شعر خود به کار برده و هم در زمینه‌های بلاغی از آن تأثیر پذیرفته و هم در زمینه‌های فکری بسیار به آن تاسی کرده است.

۳- صائب

میرزا محمدعلی صائب تبریزی، شاعر سدهٔ یازدهم هجری، از شناخته‌شده‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌های سبک هندی است. از نظر اعتقادی شخصیتی شیعی مذهبی بوده است. آثار به‌جامانده از وی دو مورد مثنوی به نام‌های «قندهارنامه» و «محمود و ایاز»، «سفینهٔ بیاض» و قصیده‌هایی با موضوع مدح و منقبت بزرگان و امامان شیعه است (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۴۳)؛ اما «بیشترین حجم شعرهای صائب غزل‌های اوست که سبب شهرت و ماندگاری وی شده است» (صفا، ۱۳۶۳: ج ۵: ۱۲۷۷)؛ که از چند جهت حائز اهمیت‌اند: با گذشتهٔ شعر فارسی تفاوت‌های بسیاری از نظر اندیشه، محتوا و هنر شاعری دارد. به تعبیری «هر کس در جستجوی شعری متفاوت با پیشینیان باشد، رنگارنگ‌تر از غزل‌های صائب نمی‌تواند یافت» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۲۸۹). می‌توان این سروده‌ها را دانشنامه سبک هندی و یک رسانهٔ چندفرهنگی و آینه‌ای برای مفاهیم، موضوعات و صداهای مختلف در نظر گرفت؛ چرا که هم از لحاظ حجم و هم از نظر گسترهٔ مطالب و موضوعات، متنوع و بی‌مانند است. برای مثال مضامین دینی، عرفانی، عاشقانه، اخلاقی و فرهنگ، اعتقادات و تجربه‌های عامیانه از جملهٔ این موضوعات است.

تازه‌جویی صائب ظرفیت‌های جدیدی را در قلمرو زبانی، ادبی و اندیشگانی شعر فارسی فراهم آورده است. گسترش هنر اسلوب معادله، خلق استعاره‌ها و ترکیب‌های تازه، توجه به تمثیل و بهره‌گیری از زبان عامه از جمله این نوجویی‌ها است. وی برخلاف بسیاری از شاعران سبک هندی به زبان فصاحت و بلاغت توجه داشته است (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۹۵). این غزل‌ها به دلیل انعکاس تئوری‌های شعری صائب هم بی‌نظیر است (همان: ۲۹۹). از دیگر شاخصه‌های غزل‌های صائب تنوع و تکثر زیر متن‌های آن‌ها است. به عبارتی در سرودن غزل‌هایش به متن‌ها و فرامتن‌های بسیاری توجه داشته و از ظرفیت‌ها زبانی، هنری و محتوایی آن‌ها بسیار بهره برداست. زیرمتن‌هایی که می‌توان از منظر بینامتنی برای غزل‌های صائب در نظر گرفت، در پنج زمینه اصلی قابل دسته‌بندی است: دینی، عرفانی، عاشقانه، فرهنگ عامه و سروده‌های شاعران متقدم و متأخر است. اگرچه هرکدام از این زیرمتن‌ها نقش‌نمایی در شکل‌گیری شعر و اندیشه صائب داشته‌اند؛ اما با توجه به بسامد بسیار مضامین دینی در شعر صائب، می‌توان اذعان کرد نقش آن‌ها نسبت به زیرمتن‌های دیگر بسیار برجسته‌تر است. اگرچه صائب در زمینه دینی به برخی از باورهای هندی و اساطیری هم اشاره‌هایی دارد، اما محوری‌ترین اندیشه‌های دینی او برگرفته از زمینه‌های قرآنی است؛ چه در حوزه اعتقادات، چه در حوزه اخلاق، چه در حوزه احکام و چه در حوزه تلمیحات. بعضی عقیده دارند کاربرد آیات و روایات در غزل‌های سبک هندی بسیار کم شده است (شیری، ۱۳۹۱: ۴۱۹)؛ اما با توجه به بهره‌گیری بسیار صائب از واژه‌ها و اصطلاحات، اشاره مکرر به قصه‌های قرآنی، بهره‌گیری از آیات و احادیث در شکل‌های مختلف، مبین این است که در شعر او این پیوند دیرینه-ارتباط با متون دینی - گسسته نشده است. با این تفاوت که شیوه‌های این استفاده و نوع و رنگ روایت‌ها بعضاً از گونه دیگری شده است. مثل توجه بسیار به قصه‌های قرآنی، یا طرح مباحثی مثل فشار قبر، آفتاب سوزان و تشنگی روز قیامت، تمثیل‌آفرینی با بن‌مایه‌های دینی که به نظر می‌رسد بیشتر با ذوق و علاقه عامه مردم سازگارتر و مورد توجه آن‌ها بوده است.

۴- پیشینه

در زمینه بینامتنیت به آثاری مثل «درآمدی بر بینامتنیت» و «بینامتنیت» از نامور مطلق و «بینامتنیت» از آلن باید اشاره کرد. در زمینه روابط بینامتنی قرآن با شعر شاعران فارسی‌زبان و عرب‌زبان مقاله‌های متعددی نوشته شده است. مثل «جلوه‌های بینامتنی قرآن کریم در شعر قیصر» از رضا کیانی و همکاران،

«بینامتنیت قرآن و حدیث در اشعار تعلیمی حافظ شیرازی بر اساس نظریه‌های ناقدان ادبی» از احمد خواجه‌ایم و همکاران، «تأثیرپذیری شمس مغربی از قرآن مجید» از محمد آذر و... از پایان‌نامه‌هایی که در باره صائب نوشته شده‌اند به دو مورد می‌توان اشاره کرد: «مبانی اخلاقی در دیوان صائب» پایان‌نامه دکترای تخصصی از محمدصادق خادمی و «بررسی مؤلفه‌های شیعی در دیوان سه شاعر: صائب تبریزی، محتشم کاشانی و کلیم همدانی» پایان‌نامه کارشناسی ارشد از عبدالله رضانی. در باره شعر صائب مقاله‌های بسیاری نوشته شده است. اما درخصوص تأثیرپذیری صائب از قرآن به چند مقاله می‌توان اشاره کرد: مقاله اول «اثرپذیری صائب از قرآن» از محمد حجت که نویسنده تنها به بخش‌های بسیار آشکار و واضح تأثیرپذیری صائب از قرآن به‌ویژه داستان یوسف (ع) پرداخته است؛ مقاله دوم «انسان در نگاه صائب» از احمد علوی، بخشی از تأثیرپذیری صائب از قرآن را نشان می‌دهد که مبین جایگاه، مقام و منزلت انسان است؛ «سیمای پیامبران در شعر صائب» از عنایت‌الله شریف‌پور و مریم جعفر زاده که به بررسی خلاصه‌ای از جلوه زندگی پیامبران در شعر صائب پرداخته است. «مفاهیم اخلاقی شعر صائب» از علی جعفری قریه و مریم جعفر زاده که به تطبیق مفاهیم اخلاقی شعر صائب با آیات قرآنی پرداخته است. «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرف وی در آن» از محمد خاکپور که تحلیلی سبک‌شناسانه از تلمیحات صائب ارائه داده است. اما در غزل‌های صائب جلوه‌های قرآنی بسیار متنوع و متکثر است که هرکدام از این پژوهش‌ها به بخشی از آن پرداخته‌اند. دیگر این که تحلیل در هیچ‌کدام از آثار یاد شده از نوع بینامتنی نیست. در این پژوهش سعی شده است به‌طور گسترده‌تر و با در نظر گرفتن تمامی ابعاد، به واکاوی روابط بینامتنی غزل‌های صائب با قرآن مجید پرداخته شود.

۵- ضرورت و سؤال پژوهش

واکاوی متن‌های تأثیرگذار در یک متن می‌تواند منجر به درک و شناخت بهتری از آن شود. قرآن مجید یکی از زیرمتن‌هایی است که در شکل‌گیری بخش‌هایی از غزل‌های صائب نقش انکارناپذیری داشته است. شناخت این تأثیرگذاری‌ها هم ابعاد تجلی قرآن در شعر صائب می‌نمایاند و هم درک بهتری از شعر صائب به دست می‌دهد. سؤال اصلی این پژوهش این است که صائب با چه شیوه‌هایی به ایجاد روابط بینامتنی با قرآن و بازتاب مضامین آن در غزل‌هایش پرداخته است؟ بر اساس این فرضیه در غزل‌های صائب جلوه‌های گوناگونی از گفتمان‌های قرآنی بازآفرینی شده است که مؤید

مناسبات بینامتنی است. بهره‌گیری از واژه‌های بی‌شمار قرآنی، اشاره به داستان‌ها، بهره‌گیری از مضامین قرآنی در آفرینش تشبیه، تمثیل، کنایه، استعاره، مجاز و بازتاب جهان‌بینی قرآنی از جمله این مواردند.

۶- گونه‌های بینامتنیت از منظر ژنت

آلن در تبیین نظر ژنت می‌گوید: «بینامتنیت حضور بالفعل یک متن در متن دیگر است» (آلن، ۱۳۹۵: ۱۴۸). این حضور بالفعل از دیدگاه ژنت سه نوع است: صریح، غیرصریح، ضمنی. «بینامتنیت صریح بیان‌گر حضور آشکار یک متن در متن دیگر است. به عبارت روشن‌تر، در این نوع از بینامتنیت مؤلف متن دوم در نظر ندارد مرجع متن خود یعنی متن اول را پنهان کند» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۱۳۵). «بینامتنیت غیرصریح بیان‌گر حضور پنهان یک متن در متن دیگر است؛ به عبارت دیگر این نوع بینامتنیت می‌کوشد تا مرجع بینامتن خود را پنهان کند و این پنهان‌کاری به دلیل ضرورت‌های ادبی نیست؛ بلکه دلایل فرادابی دارد. سرقت ادبی - هنری یکی از مهم‌ترین انواع بینامتنیت غیرصریح تلقی می‌شود» (همان: ۱۳۵). بینامتنیت ضمنی وقتی است که «مؤلف متن دوم قصد پنهان‌کاری بینامتن خود را ندارد و به همین دلیل نشانه‌هایی را به‌کار می‌برد که با این نشانه‌ها می‌توان بینامتن را تشخیص داد و حتی مرجع آن را هم شناخت؛ مهم‌ترین شکل‌های این نوع بینامتنیت، کنایات، اشارات، تلمیحات و ... است» (همان: ۱۳۶). می‌توان گفت از بین این گونه‌های بینامتنی، شکل «غیرصریح» آن که در سرقت‌های ادبی - هنری نمود می‌یابد، در حوزه بینامتنیت غزل‌های صائب و قرآن قابل طرح نیست؛ چرا که طرح مضامین قرآن به هر شیوه‌ای، ریشه در ایمان و اعتقاد شاعر دارد. به عبارتی «حاصل همدلی معطوف به هم فرهنگی است» (حقوق‌شناس، ۱۳۸۷: ۱۳). از طرفی بازتاب مضامین قرآن به دلیل مرجع، حجت و فصل‌الخطاب بودن آن حداقل در جوامع مسلمان، بر اعتبار و ارزش اثر ادبی می‌افزاید. بنابراین ضرورتی برای طرح سرقت یا روابط بینامتنی غیرصریح از متن قرآن وجود ندارد. پس در این پژوهش، به این گونه بینامتنی پرداخته نشده است.

۷- بینامتنیت صریح

این گونه بینامتنی در متون به شکل‌های مختلفی ظهور و بروز می‌یابد از جمله: نقل قول که «صریح‌ترین و لفظی‌ترین شکل بینامتنیت است» (نامور مطلق، ۱۳۹۵: ۴۱). این شیوه که در شعر فارسی بیشتر به صورت «تضمین» از دیگر متون است، در شعر صائب بیشتر با بهره‌گیری از شعر شاعران متقدم یا

هم‌عصر با شاعر نمود یافته است. صائب در این تضمین‌ها، ضمن اشاره به نام شاعران مصرعی از شعر آن‌ها را هم آورده است. برای نمونه در تضمین از حافظ گفته است:

صائب این آن غزل حافظ شیرین‌سخن است کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

(صائب، ۱۳۸۳: ۹/ ۳۳۲۴) ^۲

در مواردی هم در نقل احادیث به گوینده آن اشاره کرده است. به عبارتی به دلیل ذکر مرجع، این رابطه از نوع بینامتنیت صریح است. مثلاً در اشاره به حدیث «الَنَوْمُ أَحْ الْمَوْتِ» (صدری نیا، ۱۳۸۸: ۵۷۲). سروده است:

رسول گفت که با خواب، مرگ هم پدرست به اختیار مکن مرگ اختیار مخسب

(صائب، ۱۳۸۳: ۲۴/ ۹۱۱)

اما تضمین آیات، یعنی آوردن آیه در همان ساخت و بافت قرآنی، در شعر صائب دیده نمی‌شود. بلکه این روابط بینامتنی بیشتر به صورت ترجمه، یا اشاره مستقیم و غیرمستقیم به مضمون آیات همچنین به صورت تلمیح، بین غزل‌های صائب و قرآن شکل گرفته که از نوع بینامتنیت ضمنی است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. برای نمونه در باره «غیبت» گفته است:

بود غیبت خلق، مردارخواری پرداز ازین لقمه کام و زبان را

(همان: ۱۱/ ۸۴۵)

مصرع اول این بیت ترجمه‌گونه و برداشتی است از آیه: «...أَيُّجِبُ أَحَدَكُمُ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ...» (حجرات/ ۱۲). با این تفاوت که «گوشت برادر مرده» که این آیه بدان تصریح دارد، در روایت صائب به مردارخواری ترجمه شده است. گونه دیگری از بینامتنیت صریح با توجه به تعریف ژنت از بینامتنیت یعنی حضور عنصر یا عناصری از یک متن در متن دیگر را می‌توان در بهره‌گیری از واژه‌های زیرمتن (متن میهمان) در زیرمتن (متن میزبان) دانست.

۷-۱- بینامتنیت واژگانی

یکی از شیوه‌های ایجاد روابط بینامتنی صریح، بهره‌گیری از واژگان و اصطلاحات متن‌های دیگر در متن حاضر است، چرا که فراخوانی این واژه‌ها زمینه‌ساز فرایند انتقال ذهن مخاطب از متن حاضر به متن غایب است. به نظر می‌رسد با توجه به محدودیت‌های واژگانی هر حوزه گفتمانی و الزامات سنت‌های ادبی و زبانی و غیر قابل جایگزین بودن برخی از واژه‌ها با توجه به ارزش‌های خاص دینی،

معرفتی، فکری و فرهنگی، هر شاعر و نویسنده‌ای را ناگزیر می‌کند تا همان واژه‌ها و اصطلاحات متن مرجع را به کار ببرند. اگرچه در سبک هندی تلاش‌های بسیاری برای نوآوری و نوسازی زبان شعر و فاصله گرفتن از زبان رایج در دوره‌های خراسانی و عراقی صورت گرفته است. «بهره گرفتن از زبان کوچک و بازار» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۹۶)، ساختن ترکیب‌ها، مجازها، استعاره‌ها، اصطلاحات کنایی تازه، وارد کردن واژه‌های دینی در گستره شعر که در گذشته شعر فارسی به کار نرفته، از جمله این ابتکارها است. باین‌وجود باید گفت همچنان رد و نشان بسیاری از واژگان مرسوم و متداول در گذشته‌های شعر فارسی را در سبک هندی، از جمله شعر صائب می‌توان یافت. برخی از این واژه‌ها، برگرفته از قرآن مجید است. این گروه از واژه‌ها با همان ساختار و معنای قرآنی، بدون دخل و تصرف به شعر صائب راه یافته‌اند که مفهوم عام دارند یا از اسم‌های خاص قرآنی هستند. واژگانی مثل قیامت، کوثر، جنّت و زکات از گونه عام هستند، یا مفهومی عام یافته‌اند. برای نمونه در ده غزل آغازین دیوان صائب حدود سی‌وچهار واژه قرآنی - بدون در نظر گرفتن تکرار آن‌ها - به کار رفته است: بسم‌الله، قیامت، لا، حیات، رزق، سلیمان، اسرار، آدم، صرصر، کوثر و... از این جمله‌اند. از اعلام قرآنی که در شعر صائب بسامد بسیاری دارند، به نام پیامبران باید اشاره کرد که در نوع خود و در مقایسه با بازتاب این نام‌ها در آثار دیگر شاعران، بی‌نظیر است. علاوه بر این، نام‌های دیگری هم در شعر صائب آمده‌اند که برگرفته از قرآن هستند. مثل جبرئیل، اصحاب فیل، قارون و... فراخوانی این واژه‌ها علاوه بر گسترش حوزه واژگانی شعر صائب، بخشی از مفاهیم و معانی و قصه‌های قرآنی را هم در کالبد این سروده دمیده است.

۸- بینامتنیت ضمنی

«در این نوع از بینامتنیت پیوند میان متن حاضر و متن پیشین به تمامی آشکار نیست و هنرمند نیز قصد پنهان‌کاری عمدی ندارد، بلکه به تناسب محتوا، موضوع، تداعی و نبوغ هنری، [خودآگاه] یا ناخودآگاه به [پیشینه‌ها] و پشتوانه‌های فرهنگی خویش رجوع و بخشی از آن را بازآفرینی می‌کند» (صباغی، ۱۳۹۱: ۶۶). این نوع از بینامتنیت به تعبیر ژنت نه به ذلیل ذکر مرجع، بلکه از قرینه‌ها و نشانه‌های موجود در کلام فهمیده می‌شود. این‌گونه از بینامتنیت که در مقایسه با بینامتنیت صریح، شکل‌های گسترده‌تری دارد و در فرآیندهای پیچیده‌تری صورت می‌گیرد، به شکل‌های مختلفی در روابط بینامتنی قرآن و شعر صائب دیده می‌شود. که می‌توان عمده‌ترین آن‌ها را در موارد ذیل دسته‌بندی و تحلیل کرد:

۸-۱- بینامتنیت واژگانی

بخشی از واژه‌های قرآنی از طریق ترجمه به شعر صائب راه یافته‌اند. کشف این دست از واژه‌ها نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارد، به‌ویژه اگر جنبهٔ استعاری، کنایی یا مجازی داشته باشند. ترجمه در این موارد علاوه بر نقش بینامتنی، نقش بینا‌زبانی هم دارد، یعنی با این شیوه بخشی از واژگان زیر متن و زبانی دیگر، وارد متن و زبانی دیگر می‌شود. این‌گونه از واژه‌ها به دلیل عدم صراحت در بخش بینامتنیت ضمنی قابل بررسی هستند که می‌توان آن‌ها را در سه گروه دسته‌بندی و بررسی کرد:

۸-۱-۱- برابرنهادهای حقیقی

این گروه از واژه‌ها به‌جای کلمه‌های قرآنی به‌کار رفته و همان معنا و مفهومی را یافته‌اند که معادل‌های قرآنی آن‌ها دارند. مثل خداوند به‌جای «الله»، نماز به‌جای «صلوات»، روزه به‌جای «صوم»، بهشت به‌جای «جنت»، رستاخیز به‌جای «قیامت» و ... در شعر صائب واژه‌های بسیاری را می‌توان یافت که به‌جای واژه‌های قرآن به‌کار رفته‌اند. البته با این یادآوری که این معادل‌سازی‌ها تنها هنر یک شاعر یا نویسنده نبوده است؛ بلکه به مرور زمان و با تلاش بسیاری از اهالی قلم- شاعر، نویسنده، مفسر و مترجم- جایگزین معادل‌های قرآنی شده‌اند. به‌کار بردن این واژه‌ها مبین بخشی از روابط بینامتنی ضمنی شعر صائب با قرآن مجید است. مثل ترجمهٔ «أَنْهَارٌ مِنْ لَبْنٍ» (محمد/ ۱۶) به جوی شیر در بیت زیر از:

ما یتیمان را به جوی شیر، لطف کردگار همچو مادر در بهشت جاودان خواهد نواخت

(صائب، ۱۳۸۳: ۹۲۶/۶)

۸-۱-۲- برابرنهادهای استعاری و مجازی

این گروه از واژگان و اصطلاحات در گفتمان‌های شاعرانه و هنری با توجه به روابط مجازی، استعاری و کنایی جایگزین واژه‌های قرآنی شده‌اند. از این منظر در بیان شاعران بسیاری از واژه‌ها هستند که با توجه به همین جنبه‌های شاعرانه و بلاغی به‌جای واژه‌ها و اصطلاحات قرآنی به‌کار رفته‌اند؛ مثلاً در بیت زیر، صائب با الهام از آیهٔ «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» (ص/ ۷۶)، «آتش» را استعاره از «ابلیس» آورده است:

نکرد آتش مغرور سجدهٔ آدم کجا به سوختن ما سرش فرود آید

(صائب، ۱۳۸۳: ۳۹۹۸/۵)

یا در بیت دیگری، با الهام از آیه «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّر...» (الحشر / ۲۴) «نقاش» را استعاره از خداوند (الله) به کار برده است:

خواهد از نقش به نقاش رسانید مرا اتحادی که در آئینه حق بین من است

(صائب، ۱۳۸۳: ۱۵۰۶/۶)

البته برخی از این برابرنهادهای استعاری و مجازی ابتکار صائب نیست و پیش از وی شاعران دیگری نیز آن‌ها را به کار برده‌اند؛ مثلاً سنایی و حافظ همین واژه نقاش را به جای الله به کار برده‌اند:

گفت اشتر که اندر این پیکار عیب نقاش می‌کنی؟ هشدار

(سنایی، ۱۳۷۷: ۸۳)

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۴)

صائب این‌گونه از برابرنهادها را بسیار برای خداوند به کار برده است. مثل تعبیرهای کنایی «قُلزم کرم» (۸/ ۵۸۹۴)، مبدأ فیاض (۴/ ۵۲۹۳)، یگانه دو جهان (۱/ ۵۹۱۰)، آفتاب بی‌نیاز (۲/ ۴۸۳۷) و بی‌نشان (۸/ ۴۸۱۳) که در جلد پنجم دیوان او به کار رفته‌اند. چنان‌که در این موارد دیده می‌شود شاعر به جای اسم جلاله «الله» از برابرنهادهای استعاری و کنایی بهره برده است و خواننده از طریق قرینه‌های کلامی و مفهومی از متن حاضر به متن غایب پی می‌برد.

۸-۱-۳- برابرنهادهای ترکیبی

در این قسم از برابرنهادها که باید آن‌ها را - صریح و ضمنی - نامید، شاعر برای بخشی از ترکیب‌های قرآنی معادل‌های فارسی به کار برده است. البته باید توجه داشت که این دست از ترکیب‌ها به تمامی ساخته خود شاعر نمی‌تواند باشد؛ بلکه تنها کاربر این دست از واژگان است. مثل شب قدر به جای «لیلہ القدر»، روز قیامت به جای «یوم القیامه» و... در غزل‌های صائب این دو ترکیب حدود سی بار به کار رفته است.^۳ این دست از ترکیب‌ها که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با الهام از قرآن مجید ساخته و پرداخته شده‌اند در شعر صائب بسیار می‌توان یافت. مثل ماه رمضان (۲/ ۱۴۸۵)، جسم خاکی (۶/ ۲)، عمر جاودان (۶/ ۵) و ...

۸-۲- تأثیرپذیری‌های فکری

با توجه به تعریف و تبیین ژنت از بینامتنیت و گونه‌های آن که پیشتر اشاره شد، به نظر می‌رسد تأثیرپذیری‌های فکری از اثر دیگر را هم می‌توان در الگوی بینامتنیت ضمنی بررسی کرد. چرا که این برگرفتگی‌ها هم بر اساس این تعریف و تبیین‌ها، حضور بالفعل عنصر یا عناصر متنی غایب در متن حاضر است. این بخش بیشتر ناظر بر نقل معنا و مضمون است که برخی، در تحلیل نظریات ژنت به آن اشاره کرده‌اند (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۵: ۳۲۰؛ نامور مطلق، ۱۳۹۵: ۳۷). شبل محمد در تفسیر این گونه بینامتنیت ضمنی می‌گوید: «این گونه از بینامتنیت غیرمستقیم است که از متن [حاضر] استنباط می‌شود و به بینامتنیت یا خوانش فرهنگی یا خاطره تاریخی گفته می‌شود که بینامتنیت در آن با روح و معنایش حاضر می‌شود؛ نه با واژگانش و از اشاره‌های متن و رموزش فهمیده می‌شود» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۵). در این گونه از بینامتنیت شاعر یا نویسنده به بازتاب باورها و بینش‌هایی می‌پردازد که برگرفته از متن دیگری است ولی مرجع آن را ذکر نمی‌کند؛ بلکه قرینه‌ها و نشانه‌هایی را به کار می‌گیرد که مبین این تأثیرپذیری است. مثلاً اشاره به «باور توحیدی» از قرینه‌هایی است که نشان می‌دهد گوینده به متن قرآن توجه داشته است. تأثیرپذیری‌های فکری از قرآن، از شیوه‌های مرسوم و غیر قابل انکار در بین شاعران و نویسندگان است. کشف و شناخت این گونه از روابط بینامتنی بین قرآن و شعر صائب یا اثر هر شاعر و نویسنده دیگری، به دلیل فرآیندهای پیچیده مثل انتقال پیام از زبان مبدأ (عربی) به زبان مقصد (فارسی)، بهره‌گیری از شیوه‌های بلاغی و هنری و گستردگی موضوع، مستلزم تأمل و آشنایی با مبانی فکری و فرهنگی این دو متن است. بنابراین در این بخش سعی شده است سه محور - خدانشناسی، جهان‌بینی و انسان- را که در غزل‌های صائب نمود و بسامد بیشتری دارند، از منظر بینامتنی ضمنی خلاصه‌وار تحلیل و بررسی شوند:

۸-۲-۱- خدانشناسی

یکی از اصلی‌ترین بن‌مایه‌های دینی که از قرآن مجید در شعر و نثر فارسی راه یافته و زمینه‌ساز آفرینش آثار بسیاری شده، موضوع «خدانشناسی» است. برای نمونه می‌توان به تحمیدیه‌های زیبایی اشاره کرد که در آغاز بسیاری از آثار گرانسنگ فارسی آمده است. در سروده‌های صائب هم در شکل‌ها و شیوه‌های مختلف به این موضوع اشاره شده است. البته بیشتر این اشارات مبتنی بر بیان صفاتی از خداوند که در قرآن بدان تصریح شده است. شاعر با فراخوانی این صفات از قرآن و بازتاب

آن در شعر خود، بدون ذکر مرجع، نوعی رابطه بینامتنی ضمنی را به وجود آورده است. محوری‌ترین بحث خداشناسی، اصل توحید است، «توحید در دعوت انبیا، باور داشتن به یگانگی خداوند متعال در ذات و صفات است» (انصاری، ۱۳۷۷: ۸۱۵). صائب در شعر خود با بهره‌گیری از شیوه‌های تمثیلی، تشبیهی و استدلالی ضمن اشاره به اصل توحید، در پی اثبات آن برآمده است:

چون الف کز اتصال حرف باشد مستقیم بر نیارد کثرت مردم ز یکتایی ترا
(صائب، ۱۳۸۳: ۴/۳۳)

به توحید خدا همچون الف گویاست تنهایی دویی در پله شرک است و بی همتاست تنهایی
(همان: ۱/۶۸۱۲)

از دو فرمانده نگردد نظم عالم منظم شاهد وحدت بود بس، عالم‌آرایی تو را
(همان: ۷/۳۳)

که احتمالاً نظر بر این آیه دارد: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ.» (انبیا/ ۲۲).

موضوع دیگری از مباحث خداشناسی در کلام صائب اشاره به تجلی خداوند در پدیده‌های هستی، ساری و جاری بودن عشق به مبدأ هستی در ذات و فطرت پدیده‌هاست. به نظر می‌رسد این موضوع بیشتر مبتنی بر اندیشه و تفسیرهای عرفانی باشد. این نگرش برگرفته از آیاتی نظیر این آیه است که می‌فرماید: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (تغابن/ ۱). صائب با الهام از مضمون این آیات، بی آن‌که آشکارا به آن‌ها اشاره کند، معتقد است عشق الهی در دل هر ذره‌ای بازاری جدا دارد:

نه همین خورشید سرگرم است از سودای او عشق دارد در دل هر ذره بازاری جدا
(صائب، ۱۳۸۳: ۷/۱۱)

شش جهت را می‌کنی از روی خود آینه‌زار نیست از دیدار خود از بس شکیبایی تو را
(همان: ۸/۳۳)

که مصرع اول برگرفته از این آیه است: «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.» (بقره/ ۱۱۵).

از دیگر نکاتی که در نگاه خداشناسی صائب می‌توان به آن اشاره کرد، عجز اندیشه انسان از درک ذات خداوند است. موضوعی که در قرآن شواهدی بسیار برای آن می‌توان یافت: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (صافات / ۱۵۹)

از لطافت فکر در گنه تو نتواند رسید چون تواند درک کردن نور بینایی ترا
(صائب، ۱۳۸۳: ۲ / ۳۳)

شاید مصرع دوم این بیت هم برگرفته از این آیه باشد که: «...قال رَبِّ ارْنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي...» (اعراف / ۱۴۷).

رحمت خداوند از دیگر مباحث خداشناسی است که در شعر صائب بسیار بر آن تأکید شده است. به‌ویژه این‌که انسان نباید به خاطر از رحمت خداوند ناامید شود:

نماند بر دل رحمت غبار جرم ما صائب به رنگ خود برآرد یک نفس سیلاب دریا را
(صائب، ۱۳۸۳: ۱۴ / ۳۴۸)

سیاهکاری ما بر امید رحمت اوست ز بحر، آینه پرداز می‌کند سیلاب
(همان: ۶ / ۹۰۷)

به نظر می‌رسد این‌گونه از بیت‌ها ناظر بر آیاتی است مانند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر / ۵۳).

در این موارد شاعر اصل موضوعات-توحید، تجلی، عجز انسان از شناخت خداوند، رحمت و... را از قرآن گرفته است و با زبان و بیان شاعرانه و با بهره‌گیری از شیوه‌های استدلالی و تمثیلی که بر آمده از متن قرآن است، به طرح موضوع پرداخته است. با وجود عدم تصریح به آیات قرآن، در کلام عناصر و قرینه‌هایی وجود دارند که مبین رابطه ذهن و زبان شاعر با قرآن است.

۸-۲-۲- جهان‌بینی

بخش دیگری که از نوع روابط ضمنی قرآن و شعر صائب باید به آن اشاره کرد، تأثیر قرآن بر جهان‌بینی شاعر است. «جهان‌بینی نوع برداشت و طرز تفکری است که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌دارد» (مطهری، ۱۳۵۷: ۱). می‌توان گفت یکی از بنیادی‌ترین دگرگونی‌ها که برآمده از بطن و متن قرآن مجید است، تغییر در بینش و نگرش انسان درباره خود و جهان هستی است. به

عبارتی انسان و جهان پس از نزول قرآن، تفاوت ماهوی و معنایی بسیاری با دوره‌های قبل پیدا کرده است. یکی از نکات مهم در قرآن، آفرینش هستی است که هم مبین قدرت خداوند است و هم راهی برای خداشناسی. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره / ۱۶۴). این موضوع به شیوه‌های مختلفی در شعر و نثر فارسی طرح شده است. در نگاه صائب هم آفرینش جهان هستی مبین قدرت خداوند و راهی برای شناخت اوست:

تازه شد ایمان من تا دیدم از صنع اله می‌کند بی آب، سیر و دور چندین آسیا

(صائب، ۱۳۸۳: ۲۱ / ۳۰۸)

در جهان‌شناسی قرآنی، جهان و پدیده‌های آن ناپایدار و فانی است. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (الرَّحْمَنِ / ۲۷). صائب هم به این موضوع در قالب ترکیب‌هایی مثل هستی فانی (۱ / ۱۱۷)، خشت و گل فانی (۶ / ۱۵۵۲)، مال فانی (۵ / ۱۱۵۴)، سلطنت فانی (۸ / ۱۴۴۹)، نقش فانی و... بسیار اشاره کرده است.

صائب جمال باقی، جوئیای لوح ساده است زین نقش‌های فانی آینه‌وار بگذرد

(صائب، ۱۳۸۳: ۱۰ / ۴۷۵۸)

از دیگر مباحث مطرح در جهان‌شناسی قرآن این است که پدیده‌های عالم جلوه‌های حق و تسبیح‌گوی او هستند: «يَسْبِغُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...» (اسرا / ۴۴). در غزل‌های صائب این نگرش بیشتر با بهره‌گیری از شیوه‌های نمادین و رمزی بیان شده است؛ یعنی شاعر با بهره‌گیری از شیوه‌های بلاغی به طرح مباحثی پرداخته است که مرجع آن قرآن است:

مکش سر از خط فرمان که گردون بلند اختر ندارد فرصت خاریدن سر از سجود اینجا

(صائب، ۱۳۸۳: ۲ / ۳۱۴)

در برخی موارد هم ارتباط معنوی عناصر شعر صائب زمینه در قرآن دارد که بدون توجه به پیشینه‌های قرآنی امکان درک آن وجود ندارد. مثل ارتباط دود و آسمان که در شعر او بسیار آمده است که با بهره‌گیری از آیه «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...» (فُصِّلَتْ / ۱۱) سروده است:

ز آسمان و زمین هست تا اثر بر جا ز دود و گرد نظر وانمی‌توان کردن

(صائب، ۱۳۸۳: ۸ / ۶۳۴۰)

۸-۲-۳- انسان

از دیگر زمینه‌های مشترک فکری شعر صائب با قرآن را در نگاه به انسان می‌توان دید. در نگاه و بیان قرآن انسان با دو وجه متضاد معرفی و قضاوت شده است. این «قضاوت‌ها در دو گروه ستایش‌آمیز و نکوهش‌آمیز قابل دسته‌بندی است» (کربلایی پازوکی و صدرالدین طاهری، ۱۳۹۴: ۲۹). نگاه صائب هم به انسان همراه با ستایش و هم درآمیخته با نکوهش است. هر دو این جنبه‌ها هم‌راستا با آموزه‌های قرآنی است. عمده‌ترین این ستایش‌ها در بیان مقام و جایگاه آسمانی و فطرت الهی انسان است. در قرآن می‌خوانیم: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰). صائب در این باره گفته است:

تاج کرامت تو راست از همه عالم به فرق تختگه خاک را صاحب فرمان تویی

(صائب، ۱۳۷۳: ۷۰۷/۸)

در بیت زیر هم با اشاره ضمنی به این آیه که می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص / ۷۲) به گونه‌ای دیگر مقام و جایگاه والای انسان را در عرصه هستی بیان کرده است:

نیست به ملک وجود از تو گرامی‌تری آن‌که گرفته است جان از دم رحمان تویی

(صائب، ۱۳۸۳: ۵ / ۶۹۷۸)

اشاره‌های صریح و ضمنی به رودررویی ابلیس و انسان از دیگر زمینه‌های مشترک فکری بین قرآن و غزل‌های صائب است:

تن خاکی که همان دید ز انسان ابلیس مشت خاکی است که بر دیده نامحرم زد

(همان: ۳ / ۳۳۸۲)

مصرع اول ترجمه‌گونه‌ای است از: «... قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» (اسرا / ۶۱). در این گونه از موارد رابطه شعر صائب با قرآن بیشتر از طریق ترجمه شاعرانه شکل گرفته است.

روی کرد دوم صائب به انسان، معرفی جنبه‌های منفی و نکوهش‌آمیز اوست. در این موارد هم بیشتر ویژگی‌هایی از انسان را بیان کرده است که زمینه‌های فکری آن را در قرآن می‌توان یافت. مثل حریص بودن انسان «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (معارج / ۱۹). «به‌یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۶۹). در شعر صائب هم بسیار به این موضوع اشاره شده است:

چشم بی‌شرم تو سیری را نمی‌داند که چیست در تلاش رزق تا حرص مگس باشد ترا

(۲۰ / ۴)

یا در باره سرکشی انسان در بی‌نیازی، با الهام از این آیات «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبْفَىٰ، أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ» (علق/۶۰۷) گفته است:

بی‌نیازی سرکشی می‌آورد، زان لطف حق بندگان را مبتلا سازد به درد احتیاج

(صائب، ۱۳۸۳: ۸ / ۲۲۶۷)

دل‌بستگی به دنیا و مافیها از دیگر مسائلی است که آدمی از آن برحذر داشته شده است؛ چرا که انسان را از توجه به معبود باز می‌دارد. «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (اعلی/ ۱۶). «ولی شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۵۹۲). هرچند در این آیه تصریحی بر ترک تعلقات دیده نمی‌شود. اما از مفهوم آن می‌توان دانست که تعلق خاطر به دنیا امری پسندیده نیست:

با تعلق سجده درگاه حق مقبول نیست از دو عالم دست شستن این عبادت را وضوست

(صائب، ۱۳۸۳: ۳ / ۱۰۷۸)

موضوع دیگر مورد توجه صائب در باره انسان، آفرینش اوست که زمینه‌های فکری آن برگرفته از قرآن است. در قرآن خلقت انسان به چندگونه روایت شده است: آفرینش از خاک: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» (روم/۲۰)؛ از گل «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» (انعام/۲)؛ از صلصال (گل خشک) «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (الرحمن/ ۱۴)؛ از نطفه «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (یس/ ۷۷). به تمامی این موارد در غزل‌های صائب به‌طور ضمنی اشاره شده است. بیت‌ها یا ترکیب‌ها که در پی می‌آیند یا می‌توان نظایر آن را در شعر صائب یافت، روابط بینامتنی ضمنی با آیات قرآن دارند؛ چرا که دلیل اصلی شکل‌گیری و خلق این دست از بیت‌ها و ترکیب‌ها، مفاهیم و اندیشه‌های قرآنی است. به تعبیر بینامتنی اندیشه‌های قرآنی بیش‌متن آن‌ها بوده است.

- خاکی بودن جسم، مبین آفرینش انسان از خاک است:

جسم خاکی چیست کز وی دست نتوان برفشانند؟

گرد دست و پای خود چون گربه لیسیدن چرا؟

(صائب، ۱۳۸۳: ۲ / ۴۱)

تشبیه جسم به سفال، می‌تواند بیانگر باور صائب به آفرینش انسان از صلصال (گل خشک) باشد:

در ریاض جان ز آه سرد ما خون می‌چکد بی‌طراوت از سفال جسم شد ریحان ما

(همان: ۱۰ / ۲۹۱)

- ترکیب‌هایی مثل «جسم پای در گل» هم بیان‌گر آفرینش انسان از گل است:

به دنیای دنی بگذار جسم پای در گل را که نتوان گردانیدن این دیوار مایل را

(همان: ۳۸۷/۱)

- یا وقتی گفته است: «روزگار از نطفه مردان عقیم افتاده است» (۱۱/۱۰۵۴)، اشاره به آفرینش انسان از نطفه دارد که در قرآن بر آن تصریح شده است. از منظر خلق انسان از نطفه، بین این مصرع و آیه ۷۷ از سوره یاسین، بینامتنیت ضمنی وجود دارد. در تمامی این موارد به‌طور که اشاره شد، صائب آشکارا از آیات قرآن بهره نبرده است. بلکه از گذرگاه مفهومی و قرینه‌های کلامی می‌توان به این روابط بینامتنی ضمنی پی‌برد.

به نظر می‌رسد همین مقدار اندک هم می‌تواند رسای این موضوع باشد که به تعبیر بینامتنی، قرآن از جمله زیرمتن‌هایی است که در شکل‌گیری اندیشه و شعر صائب بسیار نقش‌آفرین بوده است. البته با اذعان به این‌که این روابط از نوع بینامتنی ضمنی است؛ چرا که شاعر در این موارد به صراحت از این متن آسمانی یاد نکرده است، بلکه با ذکر قرینه‌های زبانی و مضمونی برگرفته از نظام فکری و فرهنگی قرآن، سعی کرده است مرجع متن خود را به‌طور ضمنی به مخاطب معرفی کند.

۸-۲-۵- تلمیح

یکی از مهم‌ترین گونه‌های روابط بینامتنیت ضمنی که در تفسیر نظریات ژنت بر آن تأکید کرده‌اند، تلمیح است (ر.ک: آلن، ۱۳۹۵: ۱۴۸؛ نامور مطلق، ۱۳۹۵: ۶۰). این شیوه بلاغی در شعر و نثر فارسی در ایجاد روابط بینامتنی بین متون در مقایسه با دیگر شگردهای بلاغی نقش چشم‌گیرتری داشته است. به نظر می‌رسد این هنر بدیعی بیش از گونه‌های دیگر ادبی در غزل نقش‌آفرینی کرده است. «در اصطلاح بدیع تلمیح آن است که شاعر در ضمن کلام، به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیث یا سخن یا حادثه‌ای که معروفیت داشته باشد، اشاره کند» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۰۲). آبرامز می‌گوید: «اشاراتی گذرا بدون دلالتی روشن به یک شخصیت، حادثه، مکان تاریخی و ادبی یا بخشی از یک اثر ادبی» است (نقل از فتوحی، ۱۳۹۳: ۲۷۹). این تعریف‌ها بیانگر این است که تلمیح، متن حاضر را به متن‌های دیگری از قبیل قرآن، تاریخ، فرهنگ عامه و یا سایر متون ادبی پیوند می‌زند؛ یا به تعبیری دیگر اعلام حضور متنی دیگر در متن حاضر است بدون آن‌که آشکارا به آن اشاره شده باشد. لذا این پیوستاری از

منظر روابط بینامتنی قابل تحلیل است. نکته‌ای که در تعریف تلمیح، بسیاری بر آن تأکید کرده‌اند، اشاره به داستان است. از این منظر می‌توان تلمیح را به‌عنوان شیوه‌ای دانست که علاوه بر ایجاد پیوند بینامتنی، نقش رابط بیناژنری هم دارد. چرا که این شیوه، ژانر غزل را با ژانر داستان پیوند می‌زند. با این شیوه بسیاری از نام‌ها و سرگذشت مربوط به آن‌ها به‌طور موجز وارد حوزه غزل می‌شود. مثل نام‌های دینی، عرفانی، حماسی، سیاسی، تاریخی و عاشقانه، به تبع این نام‌ها بخش‌های برجسته زندگی این اشخاص هم به عرصه غزل راه یافته‌اند. از طرفی هم بخشی از عناصر داستانی مثل شخصیت، زاویه دید، حادثه، اندیشه (تم و موضوع)، زمان و مکان و برخی از کشمکش‌ها، تعارض‌ها یا هم‌دلی‌ها نیز وارد قلمرو غزل شده است. از منظر بینامتنی تلمیح در دو محور افقی و عمودی عمل می‌کند. در رابطه افقی که مشترک بین شاعر و مخاطب است، این داستان‌ها به بیان دانش و معرفت‌های مشترک بین خواننده و شاعر می‌پردازند و در محور عمودی هم بیان‌گر پیوند متن حاضر با متن‌هایی مثل قرآن است. شاید بتوان این شیوه را از منظر بینامتنی نوعی کلاژ دانست. چرا که شاعر بخشی از یک سرگذشت را از متن دیگر برش داده و در اثر خود به‌کار می‌برد. در سبک هندی «از همه صنایع بیشتر، تلمیح مورد توجه شاعران این دوره بوده است که در مضمون‌سازی نقش فعالی دارد» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۹۹). برای تمامی گونه‌های تلمیح در غزل‌های صائب نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت؛ اما پربسامدترین گونه آن اشاره به داستان است که می‌توان آن‌ها را در زیرگونه‌های دینی، عرفانی، حماسی - اساطیری و تاریخی دسته‌بندی کرد. از میان این زیرگونه‌ها بیش از همه داستان‌های دینی^۵ در شعر صائب نقش‌آفرینی کرده‌اند. بهره‌گیری از این داستان‌ها در شعر صائب با هدف‌های متفاوتی صورت گرفته است که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در تبیین آموزه‌های دینی، اخلاقی و حکمی، همچنین مضمون‌سازی و خلق تصاویر شاعرانه دانست. به عبارتی فراخوانی این داستان‌ها صرف طرح آن‌ها نیست، بلکه شاعر به‌منظور هدف‌های ثانویه از این داستان‌ها بهره برده است. در شعر صائب به نام و سرگذشت پانزده^۶ پیامبر اشاره شده است. علاوه بر این، داستان‌هایی مثل اصحاب فیل، قارون، ماجرای بابل، سامری و... نیز دیده می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت در کنار تمثیل که شیوه اختصاصی صائب است، تلمیح هم از شیوه‌هایی است که بسیار برای گسترش و تبیین موضوع، مضمون‌سازی، اقتناع، استشهاد و استدلال مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به گستره بسیار این دست از تلمیحات، در این پژوهش برای نشان دادن شگرد صائب در بازتاب داستان‌های دینی و بهره‌گیری ضمنی از آن‌ها و

چگونگی ایجاد روابط بینامتنی ضمنی شعر صائب با قرآن، به بررسی و تحلیل سه نمونه از این داستان‌ها یعنی داستان حضرت آدم، نوح و ابراهیم -علیهم‌السلام- از منظر بینامتنیت ضمنی پرداخته می‌شود.

۸-۲-۵-۱- داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَام

«نخستین بشر و نخستین پیامبر. در قرآن بیست‌وپنج بار به نام او اشاره شده است. او را به القاب ابومحمد، ابوالوری، معلم‌الأسما، صفی‌الله، خلیفه‌الله و چون پدر همه انسان‌ها است، ابوالبشر می‌خوانند» (محمدی، ۱۳۸۶: ۱). ابعاد مختلفی از سرگذشت آدم(ع) در شعر صائب بازتاب دارد که بخش‌هایی از آن در قرآن نیامده است؛ مثل سرودن اولین شعر یا هبوط در هندوستان:

آن‌که اول شعر گفت آدم صفی‌الله بود طبع موزون حجت فرزند آدم بود

(صائب، ۱۳۸۳: ۷ / ۲۶۳۱)

ز آتشکده هند شد آدم ز گنه پاک زین بوته محال است کسی خام برآید

(همان: ۹ / ۴۴۳۹)

اما بیشترین اشاراتی که صائب به سرگذشت آدم^(ع) داشته، برگرفته از روایت‌های قرآنی است که محوری‌ترین این وقایع به قرار زیر است:

۸-۲-۵-۱- آفرینش آدم از گل

آفرینش آدم از دست‌مایه‌های پرتکرار در شعر فارسی است. می‌توان بیت‌ها و کنایه‌های بسیاری را یافت که زمینه در این موضوع دارند. در قرآن مجید به آفرینش انسان به‌طور عام و به‌ویژه آدم ابوالبشر از گل اشاره شده است. برای نمونه در این آیه آمده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ.» (ص/ ۷۱). صائب هم به این موضوع اشاره کرده و گفته است:

خمیر صاف نهادان قدس را مالید اگرچه طینت آدم ز لای درویشی است

(صائب، ۱۳۸۳: ۱۴ / ۱۷۶۷)

۸-۲-۵-۲- سکونت آدم در بهشت

موضوع دیگری که در سرگذشت آدم^(ع) مورد توجه شاعران فارسی‌زبان قرار گرفته، زندگی او در بهشت است. در این باره خداوند می‌فرماید: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» (بقره/ ۳۵). در غزل‌های صائب هم به شیوه‌های مختلف و برای تبیین آموزه‌های

گونگون، به این موضوع اشاره شده است. مثلاً در بیت‌های زیر برای شیکوه و عبرت از این موضوع بهره گرفته است:

مدتی آدم گل از نظاره فردوس چید ای بهشت عاشقان آخر نه ما هم آدمیم؟

(صائب، ۱۳۸۳: ۹/ ۵۴۸۹)

از بهشت جاودان آورد آدم را برون تا چه با اولاد آدم خوردن گندم کند

(همان: ۲/ ۲۵۲۸)

۸-۲-۵-۱-۳- سجده نکردن شیطان در برابر آدم علیه السلام

این اتفاق و دلیل آن در قرآن بدین شکل آمده است: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (ص / ۷۶). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.» (بقره/۳۴). در بیت زیر صائب با الهام از این دو آیه، به سرکشی و سجده نکردن ابلیس که از وی به آتش تعبیر شده، در برابر آدم (ع) اشاره کرده است:

نکرد آتش مغرور سجده آدم کجا به سوختن ما سرش فرود آید

(صائب، ۱۳۸۳: ۵/ ۳۹۹۸)

۸-۲-۵-۱-۴- گناه

گناه آدم در بهشت، نزدیک شدن به درخت ممنوعه و خوردن از میوه آن با وسوسه شیطان بوده است. این واقعه از مضامین مشترک در بین قرآن و دیگر متون مقدس است. در تورات آمده است: «حوا به وسوسه مار که از دیگر جانوران زیرک‌تر بود، از میوه درخت ممنوعه خورد و به شوهرش نیز داد و او نیز خورد... خداوند از نافرمانی آنان به خشم آمد... آدم و حوا از بهشت رانده شده، در زمین فرود آمدند» (محمدی، ۱۳۸۶: ۱-۲). این اتفاق در قرآن بدین شکل روایت شده است: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه / ۱۲۱). در تفسیر درخت ممنوعه در کتاب‌های تفسیر به گندم، تاک، نهال انجیر، درخت معرفت نیک و بد و درخت جاودانگی اشاره شده است (محمدی، ۱۳۸۶: ۲). در غزل‌های صائب ضمن اشاره به رانده شدن آدم (ع) از بهشت، از شجره ممنوعه بیشتر به «گندم» تعبیر شده است:

خرد م شمار گنه را که گناهی است بزرگ گندمی کرد ز فردوس، برون آدم را

(صائب، ۱۳۸۳: ۳/ ۵۱۲)

در مواردی هم صائب تفسیرهای دیگری از این گناه آغازین آورده است؛ مثل آرزومندی و حرص:
از آرزو فتاد برون آدم از بهشت تا آرزو تو را چه بلا بر سر آورد
(همان: ۵ / ۴۰۷۰)

چون آدم از بهشت برون نمی‌کنند گر اکتفا ز رزق به نان جوین کنی
(همان: ۱۱ / ۶۹۵۲)

۸-۲-۵-۱-۵-هبوط

این واقعه پس از سرپیچی آدم^(ع) و همسرش از فرمان خداوند اتفاق افتاده که در قرآن بدین گونه آمده است. «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (بقره / ۳۶). این رویداد در غزل‌های صائب آشکار و پنهان، دست‌مایه آفرینش بیت‌های بسیاری، با هدف‌های متفاوتی شده است؛ مثلاً در بیت زیر، صائب ضمن اشاره به هبوط آدم، دورافتادگی خود از دلداری را با آن مقایسه کرده است:

از بهشت افتاد بیرون آدم و خندان نشد چون نگریم من که از دلداری دور افتاده‌ام
(صائب، ۱۳۸۳: ۴ / ۵۲۹۱)

یا در بیت دیگری با اشارهٔ ضمنی به این واقعه، آن را برای بیان عبرت و اندرز به کار برده است:

طفل را حال پدر آیینۀ عبرت‌نماست گوشمال آدم از بهر بنی‌آدم بس است
(همان، ۳ / ۱۰۰۰)

به طوری که می‌بینیم شاکله و اجزای اصلی و محوری این داستان که به طور پراکنده در بیت‌های مختلفی از غزل‌های صائب بیان شده، برگرفته از قرآن است. اما هیچ جا به صراحت این موضوع را نمی‌توان فهمید. این فقط منوط به آشنایی با جریان روایت این داستان در قرآن و کشف قرینه‌های آن در شعر صائب است. مثلاً ذکر نام آدم^(ع) خود یک قرینه برای هدایت ذهن مخاطب به قرآن می‌تواند بود.

۸-۲-۵-۲-نوح

«نوح در زبان عبری به معنی راحت، از پیامبران اولوالعزم است. داستان نوح از اساطیر مردم میان‌رودان است که در اساطیر یونان، هند و ایران وارد شده است. گویا در چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، طوفانی هولناک در میان‌رودان درمی‌گیرد که داستان آن در آثار به‌جامانده از تمدن‌های

سومر و اکد بازتاب یافته است. نوح نام سوره‌ای در قرآن است و نام او سی‌وسه بار در قرآن آمده و داستان او، به‌ویژه در این سوره و سوره هود به تفصیل بیان شده است» (وهابی، ۱۳۸۶: ۹۴۴). آنچه از طریق این داستان در شعر فارسی و به‌ویژه شعر صائب راه‌یافته و زمینه‌ساز روابط بینامتنی ضمنی شده است عمر هزارساله، کشتی، طوفان، تنور و پسر نوح (کنعان) است. زمینه تمامی این وقایع را در قرآن آمده است:

۸-۲-۵-۱- طوفان

یکی از اصلی‌ترین محورهای سرگذشت نوح، واقعه طوفان است. «این حادثه در دوران باستان به قدری اهمیت داشته است که در لوح‌های به‌دست‌آمده از تمدن‌های سومر و اکده تاریخ به دو دوره پیش از طوفان و پس از آن تقسیم شده است» (همان: ۹۴۴) قرآن در این‌باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (عنکبوت / ۱۴). در این آیه به عمر طولانی نوح و طوفان زمان او اشاره شده است. صائب هم در بیت‌های بسیاری، مثل بیت زیر که ضمن اشاره به این دو موضوع، به شرح رسوخ و نفوذ تمنا در دل پرداخته است.

نتوان هزار سال به طوفان نوح شست شرحی که ما به دل ز تمنا نوشته‌ایم

(صائب، ۱۳۸۳: ۵ / ۵۸۵۹)

۸-۲-۵-۲- کشتی

«کشتی در زمینه امور مادی و معنوی، نماد نیروی نگه‌دارنده تمامی پدیده‌ها و اطمینان بر تولد دوباره آن‌ها است» (سیرلو، ۱۳۸۹: ۶۲۱). «بنیاد نمادپردازی کشتی این باور بوده است که جوهر زندگی جسمانی و روحانی را می‌توان در درون‌دانه‌ای خرد نگه‌داری کرد تا زمان ظهور دوباره این جوهرها و زندگی بیرونی آن‌ها فراهم آید» (همان: ۶۲۲). از این مفهوم نمادشناسی برمی‌آید که یکی از جنبه‌های کشتی، نجات‌دهندگی است. کشتی نوح هم در شعر فارسی بیشتر از این منظر مورد توجه بوده است؛ یعنی ناجی انسان از مخاطرات و «نشان‌دهنده فلاح، نجات و رستگاری است» (وهابی، ۱۳۸۶: ۹۴۵). در قرآن مجید می‌خوانیم: «احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» (هود / ۴۰). از مضمون این آیه هم می‌توان به مفهوم نمادین کشتی که نجات‌بخشی است، پی برد. در شعر صائب هم کشتی نوح بیشتر از این منظر مورد توجه بوده و «مشبه‌به» مفاهیمی شده است که از منظر صائب یا دیگران نجات‌دهنده‌اند، عقل (۸ / ۱۱۸۵)، سبکباری (۵ / ۵۲۳)، صاحب‌دل (۵ / ۶۰۶۷) و... از جمله این «مشبه‌ها» هستند.

پیش ارباب خرد گر کشتی نوح است عقل

در محیط عشق موج دست و پا گم کرده‌ای است

(صائب، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۱۸۵)

۸-۲-۵-۳- جوشیدن آب از تنور

«آب واسطهٔ میان مرگ و زندگی است؛ زیرا دارای دو جریان مثبت و منفی از آفرینندگی و نابودی است» (سیرلو، ۱۳۸۹: ۹۳) آنچه از آب در طوفان نوح جلوه می‌کند، همان نیروی نابودکنندگی آن است. البته این ظاهر امر است؛ اما در حقیقت آب با از میان بردن کفر و ناپاکی، به ماندگاری ایمان و درستی یاری می‌رساند. در قرآن این واقعه این‌گونه بیان می‌شود: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ...» (هود / ۴۰). صائب با طرح موضوع جوشیدن آب از تنور، از آن برای بیان موضوعات دلخواه خود کمک می‌گیرد. مثل بیت زیر که آب تنور را برای فرونشاندن آتش درون شاعر که باید استعاره از عشق باشد، ناکافی دانسته است.

آب تنور نوح علاجش نمی‌کند این آتشی که در جگر ما گرفته است

(صائب، ۱۳۸۳: ۱۳ / ۱۹۶۴)

۸-۲-۵-۴- نوح و پسرش کنعان

«نوح پسرانی به نام‌های سام، یافث، حام و کنعان داشت. کنعان با مخالفان پدر همراه شد و به کشتی نرفت. نوح پسرش را آواز داد که به کشتی درآید و از طوفان در امان بماند؛ اما کنعان روی برتافت تا آنکه در سیل غرق شد.» (وهابی، ۱۳۸۶: ۹۴۵) در این آیه به ناصالح بودن پسر نوح بدون ذکر نامی از وی اشاره شده است: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.» (هود / ۴۶). از میان پسران نوح آن‌که بیشتر در شعر فارسی مورد توجه قرار گرفته، کنعان است که مظهر نافرمانی، سرپیچی، غرور و تربیت‌ناپذیری است. در شعر صائب اگرچه کنعان حضور پررنگی ندارد. اما از وی به‌عنوان مظهر فرزندان افراد قدرتمند و انسانی تربیت‌ناپذیر یاد شده است:

نکرد تربیت نوح در پسر تأثیر به سرنوشت قضا کوشش پدر چه کند

(صائب، ۱۳۸۳: ۳ / ۳۹۴۲)

به هر که منکر جوش سرشک من باشد اگر بود پسر نوح، موج طوفانم

(همان: ۶ / ۵۷۵۸)

۸-۲-۵-۳- ابراهیم

«ابراهیم از پیامبران بنی اسرائیل، ملقب به خلیل الله است. در قرآن شصت‌ونه بار از او یاد شده و سوره‌ای هم به نام او است» (حمیدیان، ۱۳۸۶: ۱۳). نام این پیامبر و وقایع زندگی او از دیگر نام‌ها و سرگذشت‌هایی است که زمینه‌ساز روابط بینامتنی شعر صائب با قرآن شده است. آنچه از سرگذشت این پیامبر در شعر صائب آمده، از این قرار است:

۸-۲-۵-۱- ابراهیم و آتش

یکی از بارزترین جلوه‌های داستان ابراهیم^(ع) در شعر فارسی، در آتش انداخته شدن این پیامبر الهی با دسیسه دشمنان و سالم بیرون آمدن او از آتش است که برگرفته از این آیات قرآن است: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.» (انبیا / آیات ۶۸ - ۶۹). در شعر صائب هم این موضوع بسیار مشهود و پرتکرار است. او از این بن‌مایه دینی در ساخت و پرداخت مضمون‌های گوناگونی بهره برده است. در بسیاری از موارد این بن‌مایه به‌عنوان مشبه‌به و نماد به کار رفته است. مثل مظهر قهر الهی (۳۱ / ۱۰۱۱)، مظهر دنیا (۱ / ۱۱۶)، مظهر دشمن (۲ / ۷۱۶)، مظهر خشم (۳ / ۲۵۶۱) و بیش از همه در شرح و بسط درد و داغ عشق:

گر برآرد عشق دود از خرمن ما، گو برآر چون خلیل از شعله باغ دلگشا داریم ما

(صائب، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۴۹۴)

۸-۲-۵-۲- ابراهیم و دین باوری

از جمله مواردی که در باره سرگذشت ابراهیم در قرآن آمده اشاره به سیر و سلوک دینی و ایمان آوردن او است که در این دو آیه به آن اشاره شده است: «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِيَّايَ بُرِيَءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ» (انعام / ۷۷-۷۸). برخی از مفسران در تفسیر این آیات نوشته‌اند: قبول ظاهری ربوبیت ماه و خورشید برای اعتلای کلمه توحید است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۳۷)^۷ وگرنه یکتاپرستی ابراهیم^(ع) امری آشکار است. همان‌گونه در قرآن آمده است: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران / ۶۷). صائب هم این موضوع را این‌گونه بیان کرده است:

خورشید و مه نتواند ز راه برد مرا هر شوخ دیده‌ای نفریبد خلیل را

(صائب، ۱۳۸۳: ۳ / ۷۱)

۸-۲-۵-۳- ابراهیم و بت‌شکنی

از دیگر نکات قابل توجه در سرگذشت ابراهیم بت‌شکنی اوست که برگرفته از این آیات است: «وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ. فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا اِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» (انبیا / ۵۷-۵۸). این موضوع دست‌مایه بسیاری از شاعران از جمله صائب در بیان آموزه‌ها و آفرینش تصاویر شاعرانه زیبایی بوده است. البته این بعد از زندگی ابراهیم^(ع) در شعر صائب بسیار کمتر مورد توجه قرار گرفته است:

می‌زند بتخانه گلزار را بر یکدگر کار ابراهیم آزر می‌کند فصل خزان

(صائب، ۱۳۸۳: ۱۵/۵۹۹۳)

برآیند بررسی همین سه نمونه از سرگذشت پیامبران، بیان‌گر این موضوع است که صائب با ذکر نام هر پیامبر و اشاره به بخشی از سرگذشت او، به توضیح و تبیین موضوع دلخواه خود پرداخته است. به عبارتی می‌توان گفت قصد شاعر صرفاً بیان داستان نیست، بلکه این اشارات به نوعی نقش توصیفی، توضیحی، تفسیری و روشنگری دارند. شاکله اصلی این تلمیحات، همانی است که در قرآن آمده است. همچنین به مباحثی که بیرون از روایت‌های قرآنی است، کمتر پرداخته شده است.

همان‌گونه که اشاره شد شاکله اصلی این داستان‌ها- شخصیت‌ها، حوادث و زاویه دید- برگرفته از قرآن است. اما به تعبیر ژنت «مؤلف رابطه این آثار را با نظام قبلی مکتوم نگه داشته است» (آلن، ۱۳۹۵: ۱۴۰). دلیل مکتوم بودگی این رابطه را می‌توان در ترجمه آن‌ها از زبان عربی به فارسی و بیان آن‌ها در ساخت و بافتی شاعرانه و «درهم‌آمیختگی با متن جدید» (نامور مطلق، ۱۳۹۵: ۶۰) دانست. علاوه بر این، فضای غزل این امکان را به شاعر نمی‌دهد که به ذکر مرجع در تمامی این موارد بپردازد. به همین دلایل هم به صراحت نمی‌توان به پیشینه قرآنی آن‌ها پی برد. تنها از طریق قرینه‌های لفظی، مفهومی، معنایی و حوادث که به صورت ضمنی یا حتی آشکار، در این سروده‌ها آمده‌اند، این رابطه‌ها کشف می‌شوند.

نتیجه

مطالعه بینامتنی قرآن با شعر صائب بر اساس الگوی بینامتنی ژرار ژنت، درک بهتری از شعر این شاعر به نام سبک هندی به دست می‌دهد؛ چرا که یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، یکی از اصلی‌ترین زیرمتن‌هایی که در شکل‌گیری زبان، اندیشه و هنر شاعری صائب نقش‌آفرین بوده، همین متن آسمانی است. وی به‌طور گسترده و به شیوه‌های مختلف از ظرفیت‌ها و مضامین قرآن در غزل‌هایش بهره برده است. صائب در غزل‌های خود به شیوه‌های مختلف بینامتنی (صریح و ضمنی) به بازتاب و بازآفرینی مضامین قرآنی پرداخته است. بینامتنیت صریح بیشتر در حوزه واژگانی شعر وی نمود یافته است؛ یعنی با بهره‌گیری از واژه‌های قرآنی عام یا خاص در همان شکل و معنای قرآنی، زمینه‌ساز روابط بینامتنی شعر خود با قرآن مجید شده است. شکل دیگر کاربرد واژه‌های قرآنی در شعر صائب به شیوه ضمنی است. در این بخش شاعر یا از معادل‌های فارسی به جای واژه‌های قرآنی استفاده کرده است، یا این‌که با بهره‌گیری از قدرت تخیل به آفرینش معادل‌های کنایی، استعاری و مجازی به جای واژه‌های قرآنی پرداخته است که هم مبین هنر شاعری صائب است و هم سبب غنای زبانی، مضمونی و هنری شعر صائب شده است. تأثیرپذیری‌های فکری، بخش دیگری از بینامتنیت ضمنی شعر صائب با قرآن است. در این بخش شاعر با الهام از خط و مشی قرآنی، به توصیف و تصویر اندیشه‌های توحیدی، جهان آفرینش و بخشی از اعتقادات دینی پرداخته است. گسترده‌ترین شکل بینامتنی ضمنی شعر صائب با قرآن، در بازتاب تلمیحات است. این تلمیحات بیشتر پیرامون زندگی و سرگذشت پیامبران است. در بسیاری از موارد بیت‌ها یا مصرع‌هایی را که صائب به بیان سرگذشت پیامبران پرداخته است، باید نوعی ترجمه و پرداخت شاعرانه آیات قرآنی دانست؛ چرا که او ضمن اقتباس از آیات قرآنی، با بهره‌گیری از شیوه‌ها و شگردهای شاعرانه مثل تشبیه، استعاره، تمثیل، نماد و ... به بیان و بازتاب آن‌ها در غزل‌های خود پرداخته است. اگرچه در این دست از تلمیحات به مواردی از زندگی و سرگذشت پیامبران برخورد می‌کنیم که در قرآن به آن‌ها اشاره نشده است، اما شاکله و مضمون اصلی این تلمیحات برگرفته از قرآن است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- شماره‌های داخل پرانتز شمارهٔ صفحه است.
- ۲- شمارهٔ سمت چپ شمارهٔ غزل و عدد سمت راست شمارهٔ بیت است.
- ۳- این آمار بر اساس نرم‌افزار گنجور و تطبیق آن با دیوان صائب به دست آمده است.
- ۴- این اصطلاح بیشتر در حوزهٔ هنر نقاشی کاربرد دارد و منظور از آن الحاق و چسباندن متن یا پاره‌متن به متنی دیگر است (نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۴۲).
- ۵- برای نمونه در ۶۰ غزل بررسی شده ۴۱ تلمیح داستانی به کار رفته است که ۲۵ مورد آن از گونهٔ داستان‌های دینی است.
- ۶- این آمار از بررسی جلد هفتم دیوان صائب که بخشی از آن به اعلام اختصاص دارد، به دست آمده است.
- ۷- این تعلیق را آیه الله مکارم شیرازی در ترجمهٔ قرآن نوشته است.

منابع

- ۱- قرآن حکیم (۱۳۸۸) ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات تلاوت وابسته به سازمان دارالقرآن الکریم.
- ۲- آدونیس (۱۳۸۸)، متن قرآنی و آفاق نگارش، ترجمه: حبیب‌الله عباسی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- ۳- آلن، گراهام (۱۳۹۵)، بینامتنیت، ترجمه: پیام یزدانجو، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- ۴- احمدی، بابک (۱۳۹۵)، ساختار و تأویل متن، چاپ هجدهم، تهران: نشر مرکز.
- ۵- انصاری، مسعود (۱۳۷۷)، «توحید»، دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران: دوستان- ناهید.
- ۶- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۲)، حافظ حافظ ماست، چاپ اول، تهران: قطره.
- ۸- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، دیوان، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ چهارم تهران: کتاب‌فروشی زوار.
- ۹- حق‌شناس، محمدعلی (۱۳۸۷)، «مولانا و حافظ دو هم‌دل یا دو هم‌زبان»، نقد ادبی، سال ۱، شماره ۲، صص ۱۱-۲۸.
- ۱۰- حمیدیان، عالمه (۱۳۸۶)، «ابراهیم»، دانشنامه ادب فارسی، سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳-۱۷.
- ۱۱- رنجبر، جواد؛ سمیه ثامنی و خاطره احمدی (۱۳۹۳)، «بررسی روابط بینامتنی قرآن کریم با رمان شیء من الخوف ثروت اباظه» مطالعات داستانی، بهار ۱۳۹۳، سال دوم، شماره ۳، ۶۵-۵۲.
- ۱۲- رودکی، ابوعبدالله جعفر (۱۳۷۳)، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۲- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، سیری در شعر فارسی، تهران: موسسه انتشارات نوین.
- ۱۳- سخنور، جلال و سعید سبزیان مرادآبادی (۱۳۹۸)، «بینامتنیت در رمان‌های پیترو آکروید»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۸، صص ۷۸-۶۵.
- ۱۴- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۷)، حدیقه‌الحقیقه، تصحیح: مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- ۱۵- شمیسا، سیروس (۱۳۷۵)، *سبک‌شناسی شعر*، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۶- (۱۳۸۳)، *نقد ادبی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۷- شیر، قهرمان (۱۳۹۱)، *ابهام فریاد ناتمام*، چاپ اول، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- ۱۸- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۸۳)، *دیوان*، چاپ چهارم، تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۹- صباغی، علی (۱۳۹۱)، *بررسی تطبیقی محورهای سه‌گانه بینامتنیت ژنت و بخش‌هایی از نظریه بلاغت اسلامی*، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۹، شماره ۳۸، ۷۱-۵۹.
- ۲۰- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس، جلد پنجم، بخش ۲.
- ۲۱- فتوحی، محمود (۱۳۹۳)، *بلاغت تصویر*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۲- کربلایی پازوکی، علی و صدرالدین طاهری (۱۳۹۴)، «ستایش و نکوهش انسان در قرآن کریم و تفاسیر» *سراج منیر*، سال ۶، شماره ۲۰، ۵۶-۲۹.
- ۲۳- محمدی، راحله (۱۳۸۶)، «آدم» *دانشنامه ادب فارسی*، سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۴-۱.
- ۲۴- مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰)، *فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی*، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات ادبی.
- ۲۵- مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*، بی‌جا، بی‌تا.
- ۲۶- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۶)، *مثنوی معنوی*، تصحیح عبدالکریم سروش، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۷- میرصادقی، میمنت (۱۳۸۸)، *واژه‌نامه هنر شاعری*، چاپ چهارم، تهران: کتاب مهناز.
- ۲۸- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۵)، *بینامتنیت*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۹- _____، _____ (۱۳۹۴)، *درآمدی بر بینامتنیت*، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۳۰- وهابی، نسیم (۱۳۸۶)، «نوح» *دانشنامه ادب فارسی*، سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۹۴۶-۹۴۴.
- ۳۱- یلمه‌ها، احمدرضا و مسلم رجبی (۱۳۹۶)، «تجلی آیات الهی در اشعار سنایی بر اساس بینامتنیت ژنت»، *پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، سال پنجم، شماره دوم، ۵۷-۳۷.
- ۳۲- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹)، *چشمه روشن*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.

